

نیکوس پولاتراس

{ زاده مفخم تهران  
دانشیزه

دولت

فاشیسم

طبیقه

س.رهنما

### فهرست مطالب

۵ .....	پیشگفتار .....
۹ .....	مفهوم تئوریک دولت .....
۱۷ .....	" " فاشیسم .....
۲۴ .....	" " طبقه .....

انستیتوی  
پولیتکنیک  
برونی، خواجه نصیرالدین طوسی

نیکوس پولاتزاس

دکتر دکتر معاون شورای اسلامی

## پیشگفتار:

بیکوس پولانزا، متفکر و نظریه پرداز بزرگ  
یونانی اصل در آخرین ماههای سال ۱۹۷۹ دریا ریس  
درگذشت. مرگ زودرس این متفکر بزرگ درسن ۴۳ سالگی،  
ضایعه‌ای است جهان ناپذیر. پولانزا که متسافانه در  
ایران چندان شناخته نیست، قطعاً یکی از بزرگترین  
و بانفوذترین متفکران دهه‌های اخیر حساب می‌آید.  
با آنکه او درست "ما رکسیم غری" و درمیان با مظلوم  
نئوما رکسیست‌ها - یعنی کسانی که در مذاق بل برداشت‌های  
حاکم بر اغلب متفکران بین الملل دوم و در مقابله با دیدهای  
اکونومیستی و مکانیکی آنها، عکس العمل افراطی نشان  
داده و خود درجه‌تی دیگرا بتذالی حدیدرا پایه‌ریزی کرده و  
بهدا من ذهن گرایی فروغ‌لطفیدند - پرورش یافت، اما

تلخیص تحت عنوان "بین المللی شدن روابط سرمایه‌داری ..."  
منتشر گردید و دیگری مقاله "مسئله دولت سرمایه‌داری" که در  
زندان ترجمه شده والبته تاکنون بشکل وسیع چاپ و توزیع  
نگردیده است.

بولانزا س کتب و مقالات متعددی به رشته تحریر در آورده  
که عمدت ترین آنها از قرار رزیرند: اولین کتاب او تحت  
عنوان طبیعت اشیاء و حقوق: رساله‌ای درباره دیالکتیک  
واقعیت و ارزش در ۱۹۶۵ منتشر گردید. دومین کتابش تحت  
عنوان قدرت سیاسی و طبقات اجتماعی در ۱۹۶۸ نشر یافت  
و توجه بسیاری را جلب کرد و بزوادی به چندین زبان خارجی  
ترجمه شد. در این کتاب مباحث متعددی را از جمله مفهوم  
سیاست، سیاست و طبقات اجتماعی، مفهوم قدرت، دولت  
سرمایه‌داری، انواع دولت سرمایه‌داری، دولت استبدادی،  
مدلهای انقلاب بورژوازی، خصیمه‌های اساسی دولت  
سرمایه‌داری وغیره را مورد بحث قرار می‌دهد. در ۱۹۷۰ او  
دیگر اثر مهم خود فاشیسم و دیکتاتوری را عرضه کردو در آن به  
جا مутبرین شکلی ضمن انتقاد به برداشت‌های نادرست از  
پدیده‌فا شیسم، به تحلیل آن پرداخت. در این کتاب ضمن  
طرح مباحث تئوریک درباره‌فا شیسم، به مباحثی از جمله  
فا شیسم و مبارزه طبقاتی، فاشیسم و طبقه حاکم، فاشیسم و  
طبقه کارگر، فاشیسم و خرد بورژوازی، فاشیسم و روستاو  
با لآخره دولت فاشیستی می‌پردازد و صحت نظریه‌های خود را  
با تحلیل تاریخی از دو مورد عدمده فاشیسم، یعنی آلمان و  
وایتالیا می‌سنجد. در ۱۹۷۴ سومین کتاب او، طبقات در  
سرمایه‌داری معاصر به رشته تحریر درآمد. در ۱۹۷۶ کتاب  
بحران دیکتاتوری منتشر شده که موارد پرتفاصل و اسپانیا و  
یونان را در این رابطه مورد تحلیل قرار می‌دهد. وبالآخره

هرگز دچار انحرافات نظری اینان نگردید. او برخلاف  
متکران منحرفی همچون کُوش، گلتنی، لوپورینی و دیگران که  
اصول عام را مورد تحدید نظر قراردادند، در تمامی تحلیل‌های  
اصل خود در حوزه‌های فلسفه، سیاست و اقتصاد، بعاین اصول  
پای بندمانند و با آنکه آنها نه سعی در وسعت بخشیدن به  
پنهان این جهان بینی داشت. اما برخلاف اغلب هم‌عصران  
خود در اصول عام آن تردید نکرد. او در مکتب لوئی آلتوسر  
پژوهش بافت و با آنکه پاره‌ای جنبه‌های ساخت‌گرایانه  
آلتوسرا گرفت، اما این جنبه‌ها در تفکر و آثار او بی‌چوجه  
غالب نبود. هرچند که برای راه ای نظریه‌های اولمی توان  
خرده گرفت، اما در واقع و متفکری بود با برداشت‌های صحیح  
از این جهان بینی و برای ازدیدی مکانیکی و با تکیه‌ای زیاد  
بر تنش ذهن. او بدرستی بر علیه برداشت‌های اکونومیستی  
به مقابله پرداخت و بر عوامل "روبنایی" سیاست و دولت  
تکیه نمود و هم‌درازین رابطه است که نقش اول در وسعت بخشیدن  
به پنهان این جهان بینی حائز اهمیت می‌گردد. نظریه‌های  
او، با لاخته درزمینه‌های دولت و طبقه از اهمیت ویژه‌ای  
برخوردار است و کمتر نظریه پرداز مهمی را می‌توان در این  
زمینه‌ها سراغ گرفت که بطریقی تحت تاثیر بولانزا نبوده  
باشد.

خبر مرگ این متکر برگ فرصتی است، تا ضمن  
گرامی داشت‌یاد او، به اختصار معرفی آثار و نظریاتش  
بپردازیم، هرچند که این گفته‌طنز تلخی را بهمراه دارد و  
جای تاسف که چنین متکری تازمان مرگش در ایران ناشناخته  
مانده است، که البته دلیلش واضح است. از آثار او تنها  
دومقاله بفارسی ترجمه شده، یکی مقاله "بین المللی شدن  
روابط سرمایه‌داری و دولت - ملت" که بشكل اقتباس و

در ۱۹۷۸ آخرین کتاب عمدۀ اولتحت عنوان دولت، قدرت، سوسیالیزم منتشر گردید و در آن مطالعی را در زمینه‌های تئوری دولت، دستگاه‌های ایدئولوژیک دولت، دولت قدرت و مبارزه، دولت طبقات حاکم، دولت و مبارزات مردمی، نقش اقتصادی دولت، اقتصاد سوسیاست، زوال دموکراسی وغیره مورد بحث قرار می‌دهد. پولانزا در طرح مسائل مختلف تئوریک، تا حد سیار زیادی بر تقلیل و قول‌های مفصل از پایه‌گذاران این جهان بینی تکیه می‌کند. تنها استثناء کتاب آخرا وست که عمدۀ هیچ نقل قول و مرجع دیگری را یاد نکرده و تما مابرنتوشته‌های خود تکیه نموده است.

علاوه بر کتب، مقالات بسیار زیادی نیز توسط پولانزا نوشته شده که اساس پاره‌ای از آنها را در کتابهای میتوان یافت. از مهم‌ترین این مقالات یکی "درباره طبقات اجتماعی"، است و دیگری سلسله بحث‌ها و محادله‌های اودر مورددولت سرمایه‌داری با "میلی باند"، متفکر مشهور انگلیسی است که در مجله نبولفت رویویو منتشر می‌گردید.

با آنکه نظریه‌های گوناگون پولانزا را نمی‌توان بسادگی طبقه‌بندی و تلخیص نمود و به تنها می‌این نظریه‌ها نیز در این مختصر نمی‌توان پرداخت، تنها به نظریه‌های بسیار مهم اودرسز مینه دولت، فاشیسم و طبقه، که از قصادر تحلیل‌های امروزی ما در ایران مورد بحث است، بسته می‌کنیم.

### درباره مفهوم تئوریک دولت

پولانزا در تحلیل دولت‌ازیک سوبرتئوریهای بورزوایی دولت می‌تاشد؛ برآنان که قادر به وجود طبقات حاکم و مبارزه طبقاتی نیستند و دولت را یک دستگاه سیاسی بی‌طرف می‌پنداشند که گروه‌های مختلف در قدرت آن سهیم‌اند. یا بعارت دیگر بردید "پلورالیستی" یا کثرت‌گرایانه دولت، که بر اساس آن دولت‌عنوان یک "نهاد" نقش‌هماهنگی و تامین نیازها و حفظ منافع همه گروه‌های مختلف اجتماعی را برعهده دارد، انتقاد می‌کند.

برکار از انتقاد از تئوری‌های بورزوایی، او آنسته از نظریه‌های مارکسیستی را نیز که تحلیلی اکونومیستی و ابرازگر<sup>(۱)</sup> از دولت اراده‌مند، موردنانتقاد قرارداد.

پایه آن روپای حقوقی و سیاسی ساخته می شود و شکال معنی از آگاهی اجتماعی با آن تطبیق می کند، و این نکته که شیوه تولید حیات مادی است که بطور کلی پروردگاری اجتماعی، سیاسی و فکری را تعییل می کند، "در مردم دنبای کنونی سرمایه داری که منافع مادی برآن حکومت می کند، واقع اصلاح است ولی درباره فرون وسطی مبتنی بر مذهب کاتولیک و در مردانه آن ورم که سیاست برآن استیلا داشت صدق نمی کند . . ." پاسخ می دهد "بدیهی است که فرون وسطی می توانست با مذهب کاتولیک ارتقا کند و جهان باستان ممکن بود با سیاست خود را تامین نماید. بعکس طریقه ای که مردم این اعضا را برای تامین حیات خود کار می بردند (شیوه تولید ما قبل سرمایه داری) روش می سازد چرا جائی سیاست و جای دیگر کاتولیسم نقش عمده بازی کرده اند." (تکیه از ما است) . در مردم را بطریه ایدئولوژی مذهبی و دولت، با زدن آثار کلاسیک ، در کتاب انقلاب و ضد انقلاب ، از "استبداد روحانی" و از "شهید آفرینی و تحریر فنا تیسیسم مذهبی توده ها" و اینکه چگونه روحانیون "یعنی عمده ای از دستگاه بوروکراتیک دولت را تشکیل می دادند" صحبت می شود و این روابط موردنیازی قرار می گیرد .  
 جنبه دیگری از نظریه دولت را که براغلب تحلیل های متداول حاکم است و بولانیا س آنرا مورد اتفاق دارد این بود که از دست باصطلاح ابرارگران از دولت است که از درک ناصح از عبارت "کمیته ای برای اداره امور مشترک کل بورزوی" ناشی شده است و برای این اساس دولت وسیله و ابراری بحساب آمده که بدون چون و چرا بسیاری در اختیار طبقه حاکم است . با آنکه دولت درجا معرف طبقاتی نقشی جز حفظ منافع طبقه حاکم ندارد، اما در اینجا بی نقش خود، در مقابل ضیفه حاکم از نوعی

اوپرنشن ایدئولوژی و دستگاه های ایدئولوژیک دولت تکیه کرده و هر چند که قبل از اینگرایشی و آلتور مفهوم دستگاه های ایدئولوژیک دولت را وسعت بخشیده بودند، اما سهم پولانیا س بزرگ در این زمینه بسیار زیاد است . تکیه بر نقش ایدئولوژی در تصوری علمی دولت از آن جهت مهم است که در آثار کلاسیک اشاره مستقیمی به کارکردهای ایدئولوژیک دولت و دستگاه های مربوط به آن نشده و بیشتر به عملکرد دستگاه های سرکوب اشاره شده است . (البته این بدان معنی نیست که آنها باین کارکردها توجهی نداشند، جنازه مثلا در تحلیل کمون پا ریس می خواهیم "کمون پس از برآن داشتن ارتش داعمی و پلیس یعنی ابرارهای قدرت مادی حکومت کهنه، بیدرنگ به درهم شکستن ابرار استگری روحی، یانی روی کشیان برداخت . . .") . همراه با رشد سرمایه داری ، نقش دستگاه های ایدئولوژیک بطریف را بینده ای افزایشی یافته و تحلیل سیستم آن - کاری که برای اولین بار "گرامشی" با آن دست زد - بسیار ضروری است . نکته اساسی در اینجاست که برخلاف برداشت های اکنونی میستی صرف، دولت را نمی توان تنها از دیدگاه اقتصادی تحلیل کرد، بعبارت دیگر علاوه بر روابط اقتصادی که اساس وزیریت ایجاد نموده ای از مذهبی و غیر مذهبی - و سیاست را بجز مدنظر داشت . در آثار کلاسیک ، در این زمینه ضمن تکیه بر اهمیت اقتصادی به نقش ایدئولوژی مذهبی، بالاخص در شیوه های تولید ما قبل سرمایه داری بر می خوریم . در سرمایه در جواب به یکی از متقدین که گفته بود نظریه ما را کس دا فر برای اینکه شیوه مشخص تولید و مناسب تولیدی همواره متناسب با آن بطور خلاصه اینکه ساختمان اقتصادی اجتماع مبنای واقعی است که بر

دولت کرنسکی بدارگرفته می شود. پولانراس، اولین کسی بود که این مفهوم را اشکلی سیستمای توسعه بخوبید و در نما می تحلیل های خود بوضوح نشان داد که عدم درک این واقعیت در مورد دولت و بکارگرفتن این مفهوم اساسی، به انحراف نشوریک و به برخوردهای مکائیکی می انجامد. او را این نکته تکیه می کند که بمنظور آنکه دولت بتواند امور سورزاژ را سازماندهی کند و منافع کل آن را تامین کند، بنا چار باید از استقلال سبی بهره مند باشد. استقلال سبی دولت بطورکلی در رابطه با بحران سیاسی و با دولت در شرائط بحران سیاسی مطرح می شود. پولانراس چنین دولتی را "دولت استثنایی" (۱) می نامد و سه نوع از این دولت تشخیص می دهد: بناپارتبیسم، فاشیسم و دیکتاتوری نظامی.

نکته بسیار مهمی که بر اساس نوشته های کلاسیک طرح می کندا یعنی که دولت یک موسسه و بانها دنبیست، بلکه یک "رابطه" است. در مورد برخوردهای مختلف به دولت اشاره می کند که در طیف و پیوستار این نظریه ها، در یک حد، دولت بعنوان یک "شیوه" (۲) و با ابزار مطرح می شود و در حدیگر این طیف، دولت بعنوان یک "ذهن" (۳) "یا سوزه مطرح" میگردد. در حالت اول یعنی بعنایه شیوه، دولت یک ابزار منفعل و حتی است که بطور کامل تحت اراده ایں یا آن جناح و با طبقه حاکم است و بدینسان ارداشتن هرگونه استقلال نسبی محروم است. در حالت دوم، یعنی بعنایه ذهن، دولت درست عکس حالت اول را استقلالی مطلق، که از "اراده" آن بعنایه پیروی "عقلایی" حاصل می شود، بهره مند است. این دیدگاه

1) Exceptional State

3) Subject

2) Thing

"استقلال سبی" (۱) "شهره مدد" و سایر حفظ صافع بلندمدت طبقه حاکم حسی ممکن است بر علیه منافع کرته باشد مدت آن طفیه اقدام کند. در آثار رکلاسیک، این نکته در آشکارترین شکل خود در تحلیل دولت "بناپارتبیسمی" - حکومت الوئی بناپارتب - و دولت "بیسمارکی" - حکومت بیسمارک - طراحی می شود. در مورد بناپارتبیسم، استقلال سبی دولت به شرائطی اطلاق می شود که در جریان مارره طیف اسی سبی برولتاریا و سورزاژی، طبقه سرما یهدا رهبری تما می قدرت را از دست نداده و طبقه کارگر بیرون از این محدوده ایجاد نمایند و بدینسان "تعادلی" بین آنها بوجود آمد، اس. در منشاء خانواده مالکیت خصوصی و دولت اشاره میشود که "... استنای از دوره های پیش می آید که در آن طبقات مبارزه آجیان تواریخی از حیث نیرو می رساند که قدرت حاکمه دولتی موقتاً نسبت به هر دو طبقه یک نوع استقلالی بدبست می آورد و ظاهر این انجی آنها بمنظوری رسید..." این مفهوم بعلاوه بر تفاوت بین جناح های مختلف یا طبقات حاکم نیز اطلاق می گردد. این تفاوت می شود که "بورزاژی" که هر لحظه منافع عمومی طبقه خود را، یعنی منافع سیاسی اش، را فدا می کند و تحدیت ترین منافع خصوصی می کند...". نتواند به هزمنوی لازم دست نماید. در این احوال به وجود دولت مستقلی نیاز است که بتواند مستقل از هر یک از جناح ها، حافظ منافع کل طبقه باشد. چنین دولتی بقول انگلیس: منافع بزرگ بورزاژی راحتی علیه اراده بورزاژی حفظ میکند، لیکن آن اجازه نمی دهد هیچ نقشی در قدرت دولت ایفا نماید". در کتاب دولت و انقلاب نیز این مفهوم در توصیف

1) Relative Autonomy

است عده‌ای با منشاء کارگری به مقامات دولتی دست باشد. اما این اعضاء مستقل از منشاء طبقاتی شان نقش واحدی را که همان حفظ منافع سیاسی بلندمدت طبقه مسلط است بر عهده دارند. در دولت و انقلاب اشاره می‌شود که "این خرد بورزوایی است که بطور عمده بتوسط این دستگاه دولت بسوی بورزوایی بزرگ جلب می‌گردد و تابعی می‌شود این دستگاه فشرهای فوقانی دهقانان و پیشوایان جزء اوسوداگران وغیره را به مشاغل سبیل راحت و بی دردسر و آبرومندی می‌گمازد و این دستگان این مشاغل را مفوق مردم قرار می‌دهد". آنچه در اینجا حائز اهمیت است، نقشی است که دولت در رابطه با طبقه مسلط اینها می‌کند و این بتوسخ خود معلوم ماهیت و ساخت طبقاتی دولت است.

نکته دیگری که در همین زمینه میتوان مطرح کردن است که حاکمیت لزومنا همیشه بتنها ای در دست یک طبقه و با یک جناح از طبقه حاکم نیست. بولنرا اشاره می‌کند که ویزگی‌های دولت سرمایه‌داری و خصیمه‌های مبارزه طبقاتی ذریک فرما سیون سرمایه‌داری، رمتهای رافراهم‌میا ورد که از ترکیب چند طبقه و یا چند جناح که از نظر سیاسی حاکم‌اند، یک "بلوک قدرت" (۱) موجود‌آید. در میان این طبقات و جناح‌های حاکم، یکی از آنها نقش حاکمیت، یعنی عبارت دیگری هزموسی را در دست می‌گیرد. دولت، وحدت سیاسی همین طبقات و جناح‌های حاکم را سکیل می‌دهد و حاکمیت آنها را برقرار می‌سازد، نمایندگی (۲) آنها را بر عهده می‌گیرد و امورشان را سازماندهی (۳) می‌کند. عبارت دیگر منافع

منشاء آن از هکل آغاز می‌شود و "ماکس ویر" آنرا توصیه می‌بخشد و امروزه نیز در جریاناتی از جمله دید "کارکرد گران" سهادگرا (۱) قابل مشاهده است، رابطه دولت و طبقه حاکم را ونشی زاکه در حفظ منافع طبقات حاکم بر عهده دارد، تدبیده می‌گیره. بولنرا من ضمن رده‌ردو نظر افراطی فوق، بسر استقلال نسبی دولت تکیه می‌کند و آنرا "تباور مادی روابط بین نیروهای طبقات" می‌انگارد.

نکته دیگری که از نظر تئوریک در مورد دولت طرح می‌کند، اینست که دولت، طبقه مسلط نیست، بلکه ارگان سیاست آن است و امور آن را سازماندهی می‌کند، یعنی نیازی نیست که لزوماً اعضاء دولت اعضاء طبقه مسلط باشند، (در اینجا باید به فرق بین مفهوم طبقه مسلط (۲) و طبقه حاکم (۳) توجه داشت. طبقه مسلط یعنی طبقه بهره‌کش - درجا معه سرمایه‌داری، بورزوایی - مفهومی است که در رابطه با مصالح ارزش اضافی - در حوزه اقتصادی - مطرح می‌شود، اما طبقه حاکم مفهومی است که در حوزه سیاست مطرح می‌شود و به اداره امور جامعه مربوط می‌گردد. من آنکه در بسیاری موارد طبقه مسلط میتواند طبقه حاکم هم باشد، اما همیشه چنین نیست، مثل فاشیسم که در مراحلی از آن، بورزوایی طبقه مسلط است و خرد بورزوایی طبقه حاکم، بی آنکه هرگز بتواند طبقه مسلط بسود) ممکن است که اعضاء طبقه مسلط، عضو دولت هم باشند، اما این چیزی را بخودی خود تابت نمی‌کند. اعضاء دولت منشاء طبقاتی مختلفی دارند، عده‌ای از منشاء بورزوایی، عده‌زیادی از منشاء خرد بورزوایی و حتی ممکن

1) Power Bloc  
3) Organize

2) Representation

1) Functionalist-Institutionalist  
2) Dominant Class    3) Ruling Class

سیاسی بلندمدت بلوک قدرت را سازمان می دهد و این نفع را با حفظ استقلال نسبی خود، حتی در قبال جناح هزمندیک بلوک قدرت (مثلا سرمایه اسحاری)، ایقامت کند. البته بهمان نسبت که اقتدار هزمندیک این جناح بیشتر باشد، بهمان اندازه اقتدار نسبی دولت در قبال آن جناح کمتر خواهد بود و بالعکس.

نکته آخری که از لایلای نظریه های مربوط به دولت می توان آن اشاره کرد، اینست که قدرت سیاسی میتواند دست به دست شودی آنکه ساخت دولت تغییری کند و در مورث خردشدن دستگاه دولت خود بعنوان یکی از مهمترین مکانیسم های حفظ روابط قبلی عمل نماید.

بطورکلی، دیگر نظرات پولاسرا در مورد مفهوم نشوریک دولت بسیار بسیجیده و مفصل است و اماکن معرفی همه آنها در این مختصرنیست و با یادداشقا از جانب علاقمندان، مطالعه بده فارسی برگردانده شود و موربد بحث و گفتگو و انتقاد فرار گیرد. در مورد پاره ای نظریه های اودرز مبنیه دولت بالاخ من برخورده اشی که در آخرین کتابش طرح کرده می توان تردید کرد: چنین بنظرمی آیدکه اودر مبارزه اش علیه اکونومیسم و مخالفت با آنان که همه جنبه های دولت را بعنوان معلول مستقیم و بلا واسطه روابط تولیدی می پنداشند، گاه راه افراد می پیمایند و حالتی را القا می کنند که گوئی را بطره ای بین روابط تولیدی و دولت وجود ندارد.

### درباره فاشیسم

در میان تحلیل های متفاوتی که از دیده فاشیسم از جانب نظریه پردازان و متکرین مختلف ارائه شده، تحلیل پولاسرا جا و مقام خاصی دارد و شاید بتوان ادعای کرد که او جا معترین و صحیح ترین تحلیل را در این زمینه ارائه نموده است. اونظریه ها و پرداشت های مختلف از فاشیسم را، مورد بررسی و انتقاد قرارداد. او برخلاف نظریه های اکونومیستی، فاشیسم را در ابعاد سیاسی، اقتصادی و ایدئولوژیک بررسی کردو با لاحظ بر جنبه های ایدئولوژی فاشیستی تکیه نمود. اونظریه های مختلف در مورد فاشیسم را در سه دسته موردن بررسی و انتقاد قرارداد:

پاره ای نظریه ها، از جمله نظریات بین الملل سوم، براین بود که برخلاف دولت های بورزوادموکراتیک که ظاهرا جناح های مختلف طبقه حاکم، در قدرت سهیم هستند،

ردن ، خودنیز لطمہ می خورد ) . پولانراس استقلال سے دولت فاشیستی را در رابطہ با دواعل می داند : یکی اسی ارتضادہای دروسی طبقہ حاکم ، یا بحران ہزموںی - یعنی آنکہ ہیچ جناحی بہ تنہائی نمی تواند در ترکیب قدرت سیاسی سرکردگی بر جناح ہائی دیگرداشتہ نہ سند۔ و دیگری ناشی ارتضادیں طبقہ مسلط بورزاو و طبقہ تحت سلطہ برولتاریا . ترکیب ویزگی خاص این روابط است کہ فاشیسم را برای ثبتیت سلطہ سیاسی و ہزموںی یک جناح ضروری می سارد ،

دستہ دیگر ای نظریہ ہائی انتباہ آمیر درمور دغا شیسم کہ عمدتاً ارسوی سوسیال دموکرات ہا مطرح می گردید نظریاتی بود کہ فاشیسم را "دیکتاتوری سیاسی خردہ بورزاوی" می دانست (ومی داند) . با آنکہ ارتضاد سیار تر دیگر ویجہ ہائی سیس (ومی داند) . با آنکہ ارتضاد سیار تر دیگر ویجہ ہائی سیس ما شیسم و خردہ بورزاوی وجود دارد ، اما اطلاق دیکتاتوری خردہ بورزاوی بہ فاشیسم سیار تاریخ است . این دستہ از نظریہ ہا ، سلطہ سیاسی را از سلطہ اقتصادی جدا می کنند . برخلاف نظریہ ہائی دستہ ای دوچال تعادل دیده می سود . اما ایں بسان کنند از دو نیروی درحال تعادل دیده می سود . اما ایں بسان کنند تسلط سیاسی خردہ بورزاوی ("نیروی سوم") کہ بسلطہ اقتصادی سرما بیدز رگ مو جہا سے بحساب می آیدی یعنی بر طبق این نظریہ سلطہ سیاسی سا خردہ بورزاوی و سلطہ اقتصادی سا بورزاوی بورگ است .

بولانراس در تحلیل فاشیسم اشارہ می کنند کہ فاشیسم می مرتکھہ امیر بالیسم و بہ سلطہ سرما یہ اتحادی و بحران سیاسی نابھی ار آن مربوط است . فاشیسم را با بد در رابطہ سانش حیدر دولت سرما بیداری یعنی نقش مداخلہ جو باند آن در اقتصاد ساخت . ہما گونہ کہ دولت در گذار اڑیک شوہ تو بید

در فاشیسم دولت تباہ ایز ای است در دست جناح سرما یہ بزرگ اتحادی . رابطہ نزدیک بین سرما یہ بزرگ و دولت فاشیستی بسیاری را بہ اشتباہ انداختہ واپس دیدا برا رگرا کہ خود منشاء اکونومیستی دارد ، سب گردیدہ بود ، حتی دیمتروف کہ در مور دغا شیسم بر جستہ ترین نظریہ پرداز کمیترن سودو اغلب نظریہ ہائی غلط آن بین العمل را در این زمینہ ای از جملہ این تصور کہ فاشیسم معلول عقب ماندگی اقتصادی است واڑا این رو مثلا در آلمان پیشرفتہ امکان ظہور ندارد ) تصحیح نمودہ بود ، نیز در این مور دبرداشت نادرستی از دولت فاشیستی داشت . چنانچہ در تحلیل رابطہ بین دولت و سرما یہ اتحادی ، دیمتروف می گوید "... فاشیسم خود سرما یہ مالی است " .

دستہ دیگر این نظریہ ہا کہ مور دنقا دیولانراس قرار می گیرد ، نظریہ ہائی است کہ فاشیسم را با بنا پا رتیسم مقابسہ می کنند . او اشارہ می کنند کہ این دستہ نظریہ پردازان ، از جملہ تعالیٰ یعنی ، گرا مسی و بطريقی تروتسکی ، از کتاب "حدہم بروم ... کہ از "مقابلہ دولت وجا معہ "واز" استقلال" دولت در رابطہ با جامعہ مدنی صحیت کرده ، برداشت نادرستی دارند . او اضافہ می کنند با آنکہ دولت فاشیستی در مقابل حناج ہائی طبقہ حاکم از نوعی استقلال نسبی بہره می داشت اما ایں استقلال با استقلالی کہ از بحران "تعادل" نیروہای متناہم "یا تعادل بین برابرها" نشانہ می گیرد متفاوت است . زمانی کہ فاشیسم در ایتالیا و آلمان به قدرت رسید ، طبقہ کارگر کا ملاشکت خورده و طبقہ بورزاوی در مقابل این شکست خود جزی را از دست ندادہ بود . (گرا مسی در تحلیل این مبارزہ از "تعادل فاجعہ آمیز" صحیت می کنند یعنی تعادلی کہ طی آن هر طرف جگ را شروع کنده هر مان بالطمہ

ضدروشنفکری و ضداصلاح طلبی فاشیسم نیز اشاره می کند، می گوید خرده بورژوازی که ایدئولوژی مشخصی ندارد. بر علیه دیگر "ایدئولوگ" ها قیام می کند. ازسوی دیگر ساخت متمرکزو متنی سریسله مراتب فرماندهی و توسعه فعالیتهای دولتی، برکار از شرائط مطلوبی که برای طبقه مسلط داشت، مورد پشتیبانی کارمندان - خرده بورژوازی جدید - نیز بود، چرا که برای آنان تامین شغلی و رفاه نسبی پدید می آرد. خرده بورژوازی سنتی نیز میدواز بود که چنین دولتی از آنها در مقابل سرمایه بزرگ محافظت کند. چنین دولتی با مداخله هرچه بیشتر در اقتصاد و تشویق تاسیونالیزم اقتصادی و خودکفایی اقتصادی (اوتارکی)، که از ویژگی های عمدۀ فاشیسم است، اقتصاد کشور را بدون اتکا به خارج و بدون وابستگی اداره می کرد، ایجاد اشتغال می کرد و بیکاران را به کاروا می داشت و این خود سبب پشتیبانی آنها از این دولت می شد.

ظهور ووج گیری فاشیسم، همانگونه که با جذب تدریجی قشرهای مختلف خرده بورژوازی همراه بود، با سقوط طبقه کارگر نیز هرمان بود. طبقه کارگر از یک سوبخاطرسازش رهبران سوسیال دموکراتی، از بورژوازی شکست خورده بود و ازسوی دیگر از متحدین طبیعی خود، یعنی دهقانان جدا مانده و فاشیسم توانسته بود توده های عظیم دهقانی را بسوی خود جذب نماید. سقوط طبقه کارگر ازسوی دیگر با بحران ایدئولوژیک آن و بحران سارمان های سیاسی انقلابی همراه بود. پولانس اشاره می کند در شرائطی که ایدئولوژی طبقه کارگر در میان آن طبقه وضع متزلزلی داشت، ایدئولوژی های سورزوائی و خرده بورژوازی در صفو طبقه کارگر را خنثی کرده بود. ایدئولوژی بورژوازی در شکل های

به شیوه دیگر در یک فرم انسیون اجتماعی نقش بازی می کند، نقش بسیار رحاسی نیز می تواند در گذار بین دو مرحله شیوه تولید سرما به داری - رقابتی و انحصاری - ایفا کند. می گوید که فاشیسم را با یاد با توجه به ابعاد همه جاییه امپریالیسم و بین المللی شدن روابط اجتماعی در رابطه با زنجیره امپریالیستی و توسعه نا موزون حلقدها یش درک کرد. فاشیسم را با یاد در رابطه با مبارزه طبقاتی و تشدید نطا دهای بین بورژوازی و برولتاریا شاخت. اوج گیری فاشیسم با تهاجم بورژوازی از یک سو و عقب نشینی پرولتاریا ازسوی دیگر هم را است.

فاشیسم که ابتدا بشکل دستجات مسلح وجود داشت، بتدربیح همراه با رشد سرما به داری و تراکم و تمرکز سرمایه، خرده بورژوازی را که موقعیت اقتصادی اش به خطر می آورد تا در معرض ورشکستگی بود بطرف خود جذب می کرد. ایدئولوژی فاشیسم برای خرده بورژوازی جدا بیت فراوان داشت به مالکیت خصوصی احترام می گذاشت. خرده بورژوا با از دست دادن مالکیت، به کارگر تبدیل می شود و این همان چیزی است که سخت او را وحشت زده می کند و از این روح خواستار حفظ وضع موجود، یعنی بقاء مالکیت کوچک خود است. جنبه دیگری از ایدئولوژی فاشیسم که خرده بورژوازی را بطرف خود جذب می کرد، شعارهای "ضدرسما به داری" آن بر علیه سرما به بزرگ بود. ملت گرایی و نژادگرایی فاشیسم نیز تفاوت ها و مبارزه طبقاتی را پنهان می ساخت و همه افراد ملت و نژاد در مقابل دیگر ملت ها و نژادها دارای منافع مشترک قلمداد می کرد و این نیز خرده بورژوازی را فریب می داد. فاشیسم برآهمیت و نقش خانواده نکیه می کرد. خانواده مجرزا و مستقل بیانگر حواست استقلال طلبانه و خودکفایی خرده پاست. پولانس به جنبه

عمده را تشخیص می دهد؛ اول، دوران آغا زیر و سه تا "نقطه بی بازگشت" (یعنی دورانی که فاشیسم از یک حدبیشتر شد کرده و جلوگیری از آن امکان پذیر نیست) دوم، دوران بین نقطه بی بازگشت و زمانی که فاشیسم به قدرت می رسد. سوم، دورانی که فاشیسم در قدرت است (دورانی که مابی تباشی و توهمندی و املاک خود را از همراه است) و بالاخره چهارم، دوران تثبیت فاشیسم است که این دوران خود را زقدمهای متعددی تشکیل شده و در ابتدای این دوران، فاشیسم خود را از منشاء طبقاتی اش - خوده بورژوازی - جدا کرده و تسویه های خونینی در بین صفوف خود بعمل می آورد و دوازدهین پس از است که عملکرد اصلی خود را در رابطه با مبارزه طبقاتی آغا زمیکند و نقاب از چهره بر می دارد و عصر پاپان سازش ها، سازش های که در مراحل قبلی برای حل پیشیمانی توده ها انجام می داد، سرمی آیدوآشکارا در خدمت منافع بلندمدت جناح سرما به انحصاری عمل می کند.

تحلیل پولانزا از فاشیسم بسیار مفصل و بالا گش در مورد دولت فاشیستی بسیار پیچیده است و امکان طرح کامل آن در این مختصه نیست.

کلاسیک خود، یعنی شکل مبارزات اتحادیه ای و رفرمیستی طا هر میتد، اما بقدیریج ایدئولوژی خوده بورژواری در شکلهای گوناگون خود برآن غلبه می کرد؛ از جمله آنارشیسم و سندیکالیزم اقلابی، گهشتنکلات و هدفهای سیاسی را تحقیر می کرد، اسپووتانیزم یا خودجنوشن گرانی که از فساد گرانی خوده بورژواری انسانه گرفته و سازماندهی را تحقیر می کند و عاشق عمل خود خودی است و اما لآخره پوچیسم (۱۱)، با توطئه گری مخفیانه برای سرنگونی آنی یک رژیم سیاسی، که مبارزه سیاسی توده ای را مردود می شود و برخشنودی یک "قلیلت فعلی" تکیه می کند و از ویزگی های "خوده بورژوازی یا غای" ("اصلاح انگلیس") است.

فاسیسم در ابظه با طبقه کارگر علاوه بر سیاست سرکوب از کارکردهای ایدئولوژیک دولت نیز خوبی استفاده می جست. مبارزه بین آنها در ایدئولوژی "کورپوراتیسم" (۱۲) و صنف گرانی فاشیسم ایتالیا می شاهده گرد. کورپوراتیسم حامی عزیز به صنف های مختلف تقسیم می کرد و در هر صنف با تکه براهمکاری کارگر - کارفرما و ممتاز کت دادن کارگران در رختی تعیینات داخلی کارخانجات، سعی بر بینهای کردن مبارزه طبقاتی داشت.

تدبیسان بود که فاشیسم در جریان سحران اقتصادی - سیاسی سرمایده اری بادکست طبقه کارگر و با جلب پیشیمانی خوده بورژوازی بقدرت رسید و در این جریان همزونی سرمایه ای اصحاب ری را تثبیت کرد و بزرگترین ضربات را بر طبقه کارگر و بر خوده بورژوازی سنتی وجدیدوار دارد. پولانزا مراحل قدرت رسیدن گام به گام فاشیسم را تشریح می کند و جهار گام

1) Putschism

2) Corporatist

طبقات، گروههای اصلی اجتماعی اندکه حامیه بررسی تحولات زیربنایی، از طریق مبارزه آنها توسعه می‌باید. از نظرجا معهنشناسی علمی مجموعه روابط اجتماعی بر پایه روابط بین طبقات و مبارزه بین آنها استوار است. در فقره فلسفه اشاره می‌شود که "... این روابط، روابط فردیا فردیست، بلکه روابط بین کارگروسرما یه دار، بین دهقان و مالک و مالکاین هاست ... این روابط را از بین بسیاری دیده اند که همه جا معمونیزا از بین خواهدرفت ..." جنبه‌های عمدۀ مفهوم طبقه‌که پولانزا آنها را در آثار متعدد خود طرح می‌کند عبارتست از روابط و معیارهای تعیین طبقه، تعداد طبقات اجتماعی، کار جمعی، کار مولد و غیر مولد، که در زیر باختصار بهریک از این جنبه‌ها اشاره می‌کنیم.

در تعیین طبقه اجتماعی روابط و معیارهای مختلفی طرح شده است. در علم اجتماعی بورزوایی معمولاً ضابطه تعیین طبقه، میزان درآمدنسی است، یعنی تمايز بین غنی و فقیر. ساخته تفاوت میزان درآمد عامل بسیار مهمی است اما این عامل معلول را بطریق انتقالی است و نه علت آن. درجا معهنشناسی علمی یکی از عمدۀ ترین ضوابط تعیین طبقه، عباراً فتحمادی و ضابطه مالکیت وسائل تولید است. در جلد سوم سرما یه گفته می‌شود: "مالکین صرف نیروی کار، مالکین سرمایه و مالکین زمین، که مابع درآمدشان بترتیب عبارتست از دستمزد، سود و راست زمین، بعبارت دیگر کارگران مزدیگیر، سرمایه داران و مالکین زمین، سه طبقه بزرگ جامعه مدرن مبتنى بر شیوه تولید سرمایه داری را تشکیل می‌دهند." سرما یه این تعریف این سه گروه بزرگ اجتماعی برایه مالکیت و سیله تولیدی که در اختیار دارند از یکدیگر متمایز شوند. در این ثولوزی آلمانی نیز در رجائی که به تضاد بین

### درباره مفهوم تئوریک طبقه

پولانزا در تحلیل و تدوین سیستم‌تیک مفهوم طبقه سهم بسیار عمدۀ ای دارد. مفهوم طبقه علی رغم آنکه از اساسی ترین و مهمترین مقاهیم حامیه شناسی مارکسیستی و محور اصلی تحریه و تحلیل و شناخت جوامع است، کمتر مشکلی منظم تحلیل و تدوین گشته است. در آثار کلاسیک تبیین و توصیف مستقیمی از این مفهوم وجود ندارد و تنها از لایلای تحلیل‌های طبقاتی و نوشتۀ های مختلف آن متفکرین می‌توان بشکلی غیر مستقیم اجزا، و جنبه‌های مختلف این مفهوم وسیع و در عین حال دقیق را دریافت. البته در آخر جلد سوم سرمایه، قصد بر آن بوده که مستقیماً جنبه‌های مختلف مفهوم طبقه تدوین گردد، که مطلب ناتمام مانده و دست نوشته برای شرمنگ، قطع شده است.

که بدهیقات تقسیم شده، روابط تولیدی اریکرا بدهی مضاف که روابط بشری در تولیدی شامل می شود، مستکل میگردد. این دورابده عبارتند از یکی رابطه بین انسان ها با یکدیگر (یعنی روابط طبقاتی) و دیگری رابطه بین عاملین تولید و موضوع وسائل کار (یعنی نیروهای مولده). بدینسان این دورابده به روابط بین مالک و موضوع وسائل کار مربوط می شود. این روابط دوچیه را در بر می گیرد؛ یکی تملک اقتصادی که منظور آن عبارتست از کنترل اقتصادی واقعی وسائل تولید، یعنی قدرت بکارگیری وسائل تولید برای مصروف معنی و نحوه مصرف تولیدات بدست آمده، و دیگری تصرف<sup>(۱)</sup> (که منظور آن عبارتست از توان به کاراندای وسائل تولید، در هر چهارمدادی که بدهیقات تقسیم گشته، رابطه اول (رابطه مالکین با وسائل تولید) همیشه با اولین جنبه فوق الذکر منطبق می شود؛ این مالکین اندکه کنترل واقعی را بر وسائل تولید دارا هستند و بدینسان بانصاحب ارزش اضافی به شکل های مختلف، تولیدگران مستقیم را استنما رمی کنند. البته این مالکیت را ساید چنون مالکیت اقتصادی واقعی و کنترل وسائل تولید درک کردو باید آنرا از مالکیت حقوقی که توسط قانون تعیین میشود و به روپنا متعلق است تفکیک کرده.

با آنکه در اغلب مواد این دو جنبه مالکیت اتمک و تصرف با لاحق در نظام سرمایه داری، با یکدیگر منطبق است، اما در موادی می تواند چنین نباشد و مثل مالک و سلسله تولید آنها را در تصرف خود نداشته باشد و یا شخصی بدون آنکه مالک وسائل تولید باشد، این وسائل را در تصرف خود داشته باشد.

### 1) Possession

شهر وده اشاره می شود، از "... تقسیم جمعیت به دو طبقه بزرگ که مبتنی بر تقسیم کار وسائل تولیدی است ...". صحبت بینان می آید. لذین در "آغاز بزرگ" به تعریف مشابه، اما جامع تری، اشاره می کند: "طبقات گروههای بزرگی از مردمان هستند که بر حسب موقعیتی که از نظر تاریخی در یک نظام تولید اجتماعی اشغال می کنند .... و از نظر رابطه ای که با وسائل تولید دارند، و از طریق نقشی که در سازمان اجتماعی کارایفا می کنند، و در نتیجه از طریق میزان سهم ثروت اجتماعی که عرضه می دارند و شوهر ای که این شروت را کسب می کنند، از یکدیگر متمایز می شوند. طبقات گروههای از مردمان، که با خاطر موقعیت های مختلفی که در یک نظام اقتصاد اجتماعی معین اشغال کرده اند، دسته ای از آنها قادر است که درسته دیگر را بخود تخصیص دهد".

بدینسان عوامل اقتصادی عمدت ترین ضابطه تعیین و تفکیک طبقات است، اما منظور از "عامل اقتصادی" را باید بدرستی درک کرد. پول از اس در این زمینه چنین می گوید: حوزه "اقتصادی" بر حسب پروسه تولید و موقعیت عاملین، یعنی چگونگی تقسیم به طبقات اجتماعی توسط روابط تولیدی، تعیین می شود: در واحدی متکل از تولید - مصرف تقسیم محصول اجتماعی، تولید نقش تعیین کننده را دارد است. در پروسه تولید قبل از هر چیز با پروسه کار<sup>(۱)</sup> (روز و میشوم) همین پروسه است که بطور کل رابطه بشر را با طبیعت تعیین می کند. ۱) ما پروسه کار همیشه در یک شکل اجتماعی که از نظر تاریخی تعیین می شود ظاهر می گردد. این پروسه تنها در وحدت اش با روابط تولید موجودیت می یابد. درجا معهای

### 1) Labour Process

طبقه را می دهند". در حای دیگر در مورد "آگاهی طبقاتی" و نقش عامل ذهنی در تعیین طبقه از مفهوم "در خود" و "برای خود" استفاده می شود و گروهی که صرفا براساس بحث و احادو خود مشترک در تولید تشكیل طبقه ای داده اما هنوز آگاهی طبقاتی نیافتد، طبقه در خود و طبقه ای که آگاهی سباسی بافتند طبقه برای خودخواهی می شود. در فقرفلسفه گفته می شود که "نوده های موربد بخت کارگران حال دیگر در مقابله سرمایه طبقه ای واحد را تشکیل می دهند، اما این طبقه طبقه ای است در خود و نه برای خود. اینان در جریان تبردی که تها به برخی مراحل اش اشاره شد، منحدمی شوند و به صورت طبقه ای برای خود در می آیند". در حای دیگر در همین اثر می آید که "... تازمانی که پرونایاریا آنقدر شدن کرده که تشکیل طبقه دهد، مدام که نبرد پرونایاریا با بورژوازی هنوز خصلتی سیاسی پیدا نکرده است ... این تئوریسین ها (سوسالیست ها) مردانه خیال پروراند..." لینین نیز در تحلیل های طبقاتی خود بوضوح بر عامل ذهنی تکیه کرد و بین مبارزه صرف اقتصادی و مبارزه سیاسی کارگران فرق قائل شد. این گفتار که "هر مبارزه طبقاتی یک مبارزه سیاسی است" با این ترتیب تبیین گردید که مبارزه کارگران و سرمایه داران همیشه لزوما سیاسی نیست، بلکه مبارزه کارگران با سرمایه داران تا آن اندازه ای که به مبارزه طبقاتی بدل گردد، الزاما مبارزه سیاسی می شود". اشاره می شود که " فقط وقتی که هر کارگر خود را غصی از مجموعه طبقه کارگر بداند و مبارزات کوچک روزمره خود را علیه این یا آن کار فرماید، و این یا آن مامور دولت، مبارزه ای علیه مجموعه بورژوازی و مجموعه دولت تلقی کند، فقط در جنین صورتی است که مبارزه ای خاصه با آن طبقاتی می شود" .

در مورد رابطه دوم (یعنی رابطه تولید کنندگان مستقیم با موضوع وسائل کار)، طبقه بهره ده تعریف می شود، این رابطه بسته به شیوه تولیدی متفاوت است. مثلا در شیوه های ما قبل سرمایه داری، این تولید کنندگان کاملا از موضوع وسائل کار جدا شده اند و این استثمار توسط ارباب از طریق جذب مستقیم کارا خانه ای صورت می گرفت. در شیوه تولید سرمایه داری، تولید کنندگان کاملا از وسائل تولید جدا هستند و این به اصطلاح "کارگر عربان" که تبروی کار خود را در تصرف دارد، آنرا می فروشد و سرمایه دار کارا خانه را مستقیما جذب نمی کند، بلکه این کار را از طریق واسطه کاری که در کارا خانه شده است - ارزش اضافی - با جام میرساند. با این ترتیب پروسه تولیدی توسط عوامل تکنولوژیک، بلکه توسط روابط بین آنها و وسائل تولید و توسط وحدت پروسه کار رورا بخط تولید تعیین می گردد. تنها با در بطری گرفتن این نکات است که "عامل اقتصادی" را می توان مبنای تعیین و تفکیک طبقات قلمداد نمود.

علاوه بر عامل اقتصادی، عوامل ایدئولوژیک و سیاسی نیز در تعیین طبقات نقش بسیار مهمی دارند و بوجهی به این عوامل به انحرافات اکونومیستی متنه می شود. در آثار رکلاسیک توجه زیادی به این ضوابط می شود، مثلا در ایدئولوژی آلمانی گفته می شود "افراد جدا از هم تازمانی که بر علیه طبقه دیگری مشترکا به نبرد می بردند، تشکیل یک طبقه را می دهند" (ما بطن سیاسی)، و یاد هجدهم برو مر ... اشاره می شود که "مدادا که ملیون ها خانوار تحت شرایط اقتصادی زندگی می کنند که شیوه زندگی شان، علقوه هاشان و فرهنگ شان را از دیگر طبقات متمایز می سازد و آنها را در مقابله ای خصم از با آن طبقات و ای داراییان تشکیل یک

وابسته، رابطه‌بین بورزوازی کمپرادر و بورزوازی ملی را مورد بررسی قرار می‌دهد. آنچه در این زمینه در مورد پولانراس حائز اهمیت است، مفهوم بورزوازی "داخلی"<sup>(۱)</sup> است که اودرتیبین عملکرد سرمایه‌انحصاری جهانی در "قاز" جدیداً مپریالیسم و در رابطه با تقسیم کار رجدیدجهانی آثارگار می‌شند. در تقسیم کار قدیمی جهانی که مبنای رابطه‌بین کشورهای متروپول و کشورهای تحت سلطه اعمدتاً مبالغات تجاری تشکیل می‌داد، بورزوازی کمپرادر که بورزوازی تجاری بود و تنها در پروسه گردش فعال بود، نفس عمدۀ رابر عهدۀ داشت و از یک سوم مواد اولیه کشاورزی و رزی و معدنی را برای مصرف در متروپول از کشور تحت سلطه خریداری می‌کرد و از سوی دیگر کالاهای ساخته شده متروپول را برای عرضه به بازار کشور تحت سلطه می‌خرید و در این راه بود که بورزوازی ملی را در این کشورها رو به نابودی کشاند. در تقسیم کار رجدیدجهانی که سرمایه‌انحصاری، در قالب "شرکت‌های چندملیتی" حای مبالغه و تجارت، به سرما به‌گذاشت "مستقیم" در پروسه تولید کشور بر سلطه پرداخت و در جریان صنعتی شدن وابسته، مستقیماً کارگران این کشورها را تحت استثنا رقرارداد، ذیگران این بورزوازی کمپرادر بود که نقش عمدۀ را بر عهده داشت بلکه عملکرد بورزوازی جدیدی بود که حاکمیت سرمایه‌انحصاری را در این کشورها ثبت نمود. این بورزوازی که با "مشارکت" بورزوازی انسحابی خارجی در درون کشور تحت سلطه بوجود آمد، بورزوازی تولیدی است و مستقیماً ارزش اضافی را تما‌حب می‌کند و بر عکس بورزوازی کمپرادر با یگاه تولیدی داخلی دارد و هر چند با منافع کمپرادرها

با بن ترتیب در آثا رکلاسیک باندازه کافی بر نقش عامل ذهنی ایدئولوژیک و سیاسی تکیه شد و علاوه بر عامل اقتضایی از عده ترین ضوابط تعیین و تفکیک طبقاتی بحساب آمده است و همین نکته است که سخت، و گاه بیش از حد مورد توجه پولانراس قرار می‌گیرد و مبنای تما می‌تجزیه و تحلیل‌های اواقع می‌شود و از این دیدگاه بربرداشت‌های اکوتومیستی از مفهوم طبقه سخت می‌شود. بر همین اساس است که تکیه می‌کند که "طبقات تنها در میاره طبقاتی وجود دارد". او بجا این تعریف که طبقات گروههای از عالمیان اجتماعی و گروههای از مردم اندکه بر حسب موقعیتی که در پروسه تولید اشغال می‌کنند یعنی بر حسب موقعیت شان در حوزه اقتصادی، شخص می‌شوند، می‌گوید: "یک طبقه اجتماعی بر حسب موقعیتی که در مجموع پراتیک اجتماعی، یعنی موقعیتی که در مجموع تقسیم کار، که روابط سیاسی و ایدئولوژیک را نیز در بر می‌گیرد، اشغال می‌کند، تعریف می‌شود". البته هشدار میدهد که در تاکید بر اهمیت روابط سیاسی و ایدئولوژیک در تعیین طبقات و تاکید بر اینکه طبقات تنها در میاره طبقاتی وجود ندارند، باید به خطای "لوینتاریستی" یا اراده‌گرانی که تعیین طبقات را به موضع (پوزیسیون) طبقاتی تقلیل می‌دهد، کشانده شویم.

جنبه‌دیگری از مفهوم طبقه که مورد بررسی پولانراس قرار می‌گیرد، به تعدد طبقات اجتماعی و موقعیت طبقات مختلف مربوط می‌شود. در مورد طبقه مسلط نظام سرمایه‌داری، جناح‌های مختلف بورزوازی و تعاوzenات درون‌طبقه‌ای آنها از جمله جناح‌های تجارتی، بانکی و صنعتی و نیز جناح‌های رقابتی و انسحابی را مورد بررسی قرار می‌دهد. از سوی دیگر در بررسی رابطه سلطه‌جویانه "متروپل‌ها" بر کشورهای

1) Indigenous Bourgeoisie

هرچند که نقش فراینده مدیران دولتی و مداخله فراینده دولت در امورا قائم‌الدولتی و کنترل مستقیم تولید، باید از نظر تئوریک مورد بررسی جدی قرار گیرد و مفهوم مناسبی برای تحلیل عملکردا بین گروهها پیدا شود.

نقش پولانزا در تحلیل قشرهای مختلف خرد بورژوازی بسیار حائز اهمیت است. او بر اساس یک تقسیم‌بندی، خرد بورژوازی را در دو دسته "ستی" و "جدید" مورد بررسی قرار می‌دهد. خرد بورژوازی سنتی آن بخش از خرد بورژوازی است که همراه با توسعه نظام سرمایه‌داری و گرایش قطبی شدن جامعه به سوی دو طبقه اصلی بورژوا و پرولتا ریا، بتدریج رو به نابودی می‌گذارد، از جمله کارگاهای کوچک‌تولیدی که در مقابل تولیدات ارزان تر و مرغوب تر صنایع بزرگ و رشکسته می‌شوند و فروشگاههای کوچک که بتدریج در مقابل سورما رکت‌ها و فروشگاههای بزرگ‌تر نجیره‌ای از بین می‌روند، البته شیوه تولید سرمایه‌داری، شیوه‌های مقابل سرمایه‌داری، بالاخص تولید کالافی ساده را که خاص خرد بورژوازی است، تما مازین نمی‌برد و ضمن آنکه بخشی از آنرا "تجربه" می‌کند، بخشی دیگر را "حفظ" (۱) می‌نماید و باین ترتیب حامعه سرمایه‌داری تبا به دو طبقه بزرگ تقاضیل پیدا می‌کند. از سوی دیگر همراه با افزایش نیاز به خدمات در حامعه سرمایه‌داری و نیاز افزایش "مداخله" دولت در امور اقتصادی و اجتماعی، بتدریج قشرهای جدید حقوقی بگیر وجود می‌پند و بر عکس خرد بورژوازی سنتی، همراه با رشد سرمایه‌داری، این بخش‌ها رشد می‌کنند و با اصطلاح خرد بورژوازی "جدید" هستند.

1) Dissolution/Conservation

هم جهت است خود در مواردی با این بورژوازی در تضاد می‌افتد. این بورژوازی که کلاس سرمایه‌داران بومی تشکیل می‌شود، به بورژوازی خارجی است و به بورژوازی ملی و از این رو پولانزا برای تفکیک آنها با بورژوازی کمبرادور از بیکسو و بورژوازی ملی ارسوی دیگر مفهوم بورژوازی "داخلی" را بنکار می‌گیرد که از نظر این تفکیک، مفهوم سودمندی بنظر می‌رسد.

جاج دیگری از طبقه مسلط که پولانزا مورد بررسی قرار می‌دهد، بورژوازی "دولتی" یا "بوروکرات" است، این مفهوم را عمدتاً در تحلیل فاشیسم و در تحلیل افزایش مداخله دولت‌های امورا قائم‌الدولتی بکار گرفت و منظور آن دسته از خرد بورژوازی بود که در جریان دیکتاتوری فاشیستی جانشین بورژوازی قدیمی گردید. این بورژوازی جدید همراه با ملی شدن بخش‌های وسیعی از اقتصاد و سلسله‌الکت از بورژوازی و نیز با مسلط شدن بر دستگاههای دولت و استفاده از این امکانات، رشد کرد. البته پولانزا بوروکراسی را در یک طبقه معین بررسی نمی‌کند و آنرا "مفهوم اجتماعی" (۲) می‌داند که در سطح مختلف از بین بی‌لاقر اراده‌دارند، به تعریف این مقوله‌های اجتماعی، مجموعه‌ای از عاملین هستند که نقش عمده آنها در رابطه با عملکرد دستگاه دولت و پیزدرا را بسط می‌کنند. مثلاً کارکنان دولت، روش‌فکران، روحانیون و غیره. اینان خود به طبقات اجتماعی مختلفی، و به یک طبقه متعلق‌اند. البته مفهوم بورژوازی دولتی یا بوروکرات، مفهوم بحث انگیزی است و برخوردار است با آن می‌تواند به احرافات نظری بی‌آنجامد،

1) Social Category

بحث‌های زیادگاه ضدونقیض وجود دارد و شواالت مبهم بسیارند؛ آیا کارگر مولدهای در رابطه با تولید ارزش اضافی تعیین می‌شود؟ آیا طبقه کارگر تها از کارگران مولد (تولیدکننده ارزش اضافی) تشکیل می‌شود و بادیگر کارگران (تولیدکننگان ارزش مصرف) نیز جزو طبقه کارگر حساب می‌آیند یا نه؟ آیا کارگران ساختمانی و حمل و نقل، کارگر مولدهای انسانی و یا چه بخشی از کارگران ساختمانی و حمل و نقل مولدهای وجه بخشی نیستند؟ ضمن آنکه هر کارگری مزدگیر است، آیا هر مزدگیری کارگر حساب می‌آید؟ و از همه مهمتر آیا کارکنان فنی، تکنسین‌ها و مهندسین و بطورکلی افرادی که در ابداعات و کاربرد علم و تکنولوژی در پروسه تولید سهیم‌اند، یعنی آنان که در آثار کلاسیک، بالاخص در گروند ریسه و نظریه‌های ارزش اضافی، بعنوان "کارگر جمعی"<sup>(۱)</sup> از آنها یاد می‌شود، کارگر مولدهای انسانی؟

براساس نوشته‌های مختلف در متون کلاسیک می‌شون کارگر مولدهای را با توجه به عوامل زیر با اختصار تعریف نمود؛ اول آنکه تولیدکننده ارزش اضافی است، مزدگیری است که ارزش کارش از محل سرمایه مولدهای داشت می‌شود. مالک وسائل تولید نیست و باید که در پروسه تولید مشغول بکار باشد. در مورد "کارگر جمعی" حتی در متون کلاسیک تناقض وجود دارد، مثلاً در گروند ریسه و در نظریه‌های ارزش اضافی استدلال می‌شود که علوم تمايل با آن دارد که جزوی از نیروهای مولده گردند و از این رو تکنسین‌ها از طریق واسطه کارگر جمعی در زمرة بخشی از طبقه کارگر حساب می‌آیند (بخشی از همین قشر

موقع گیری سریک از این قشرهای متفاوت خرد بورزوازی در مقابل طبقه مسلط و دستگاه حاکم متفاوت است. در حالیکه خرد بورزوازی سنتی بخاطر شرائط عینی اش موضعی ضد سرمایه‌داری دارد، سطوح بالائی و تاحدی میانی خرد بورزوازی جدید، بطریقی پشتیبان سرمایه‌داری و دولت سرمایه‌داری است و این واقعیت در کشورهای تحت سلطه مصدق بیشتری می‌باشد، چراکه خرد بورزوازی جدید، از زحوه عملکرد سرمایه‌انحصاری جهانی متمتع می‌شود و مصرف کننده اصلی کالاهای لوکس تولید شده توسط صنایع وابسته است و بهمین منظور است که قدرت خرید این قشرهای نسبت قشرها و طبقات پائین جامعه افزایش داده می‌شود. آنچه که پولانزا در تحلیل خرد بورزوازی برآن تکیه می‌کند، عامل ایدئولوژی در تبیین عملکرد این قشرهای میانی جامعه است. بر عکس طبقه بورزوا و طبقه کارگر که نقش عامل اقتصادی و موقعیتی که در پروسه تولید اشغال می‌کنند، اهمیت بیشتری می‌باشد، در تبیین خرد بورزوازی، نقش ایدئولوژی از اهمیت بیشتری برخوردار است. این امر بیشتر در مورد روش فکران مصدق دارد. روش فکران به برپایه اقتصادی بلکه برپایه ایدئولوژی از یکدیگر تفکیک می‌شوند. مثلاً تفاوت بین دو هسته‌مند، دونویسند و بادو معلم بر مبنای وضع اقتصادی آنها نیست، بلکه براساس موقع گیری فکری و ایدئولوژیک آنها است، یکی متلاموضع بورزوازی را دارد و دیگری موقع کارگری.

در مورد طبقه کارگر آنچه در نوشته‌های پولانزا حائز اهمیت است، تحلیل او را کارمولد و کارگیر مولد است. این مبحث از آن جهت مهم است که در آثار کلاسیک تعریف و تحلیل سیستماتیکی از این مفهوم وجود ندارد. در این زمینه

است که اشاره افیت کا رگری را به وجود می آورد) امادر سرمایه بوضوح اینان در زمرة طبقه کا رگربحساب نمی آیند و استدلال می شود که علوم بطور مستقیم نیروی مولده نیست و تنها کا ربردهای آن در پرسوه تولید است.

پولانزا س در این زمینه برآسas تحلیل متون کلاسیک، در مقابله با برداشت حزب کمونیست فرانسه که کا رگرجمعی و کارگر مولدرا از یک دیگر جدا می داند، اشاره می کند که کا رگرجمعی ادا مه خود طبقه کا رگراست و عملاتما بزرگ بین کا رگرجمعی و کارگر مولد نیست و بعلاوه در تبیین کا رگرجمعی نباید از دیدی اکونومیستی تنها برضوا ب طاقتادی تکیه کرد. کا رگرجمعی که بیشتر با "کار فکری" و کمتر با "کاردستی" سرو کار دارد با اینجا توجه به ضوابط ایدئولوژیک و سیاسی نیز مورد بررسی قرار گیرد.

\*\*\*\*\*

بطورکلی نکات زیادی در زمینه های نظری فوق قابل طرح است و همان طور که درابتدا نیز اشاره شد تلخیص و تبیین کلیه نظریه های پولانزا س در این سه زمینه انتخابی فوق در یک نوشته مختصر ممکن نیست و این کار با خطیر ساده سازی مفاهیم، کاری که ناچارا نوشته حاضر نیز از آن میری نیست، موافق می شود. هدف آشنازی و طرح یک سلسله نکات تئوریک است که در مباحث نظری امروز کشور ما نیز کاربرد زیاد دارد با لامعنه آنکه پاره ای از این مفاهیم به غلط مورد استفاده قرار می گیرند، از آن جمله است برخورد پاره ای هنروه ها به فاشیسم و به دولت. برای شناسائی کامل این نظریه ها از دیدگاه پولانزا س باید که آثار بشدت مطالعه شوند و برای مطالعه فارسی زبان این ترجمه شوند و مورد بحث و انتقاد قرار گیرند.